



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۵ آذر ۱۳۹۱

موضوع کلی: مسئله بیست و هشتم

مصادف با: ۲۰ محرم ۱۴۳۴

موضوع جزئی: معنای عدالت - بررسی مسلک اول

جلسه: ۳۶

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در مسالک چهارگانه مربوط به معنای عدالت بود؛ دلیل مسلک اول را ذکر کردیم که دو روایت بود و به استناد آن گفته شد عدالت عبارت است از عدم ظهور الفسق. ما پاسخ استدلال به این دو روایت را بیان کردیم لذا دلیل اینکه معنای عدالت عبارت است از عدم ظهور الفسق، تمام نیست.

اشکالات مسلک اول:

ضمن اینکه ما دلیل این مسلک را ناتمام می‌دانیم اشکالاتی هم به این مسلک داریم اگر بخواهیم مجموعه‌ی مطالبی را که در این رابطه ممکن است ذکر شود، دسته بندی کنیم سه ایراد و اشکال به این مسلک وارد است:

اشکال اول:

اولین اشکال که مرحوم شیخ هم به آن اشاره فرموده این است که اگر ما عدالت را به معنای عدم ظهور فسق بدانیم لازمه‌اش آن است که وجود واقعی عدالت عین وجود ذهنی آن باشد یعنی حقیقت عدالت همان چیزی باشد که در ذهن دیگران نسبت به شخص عادل ایجاد می‌شود؛ وقتی که می‌گوییم عدم ظهور الفسق یعنی عدم ظهور الفسق عند الغیر پس در واقع برای عدالت یک تصور و وجود ذهنی پدید می‌آید. اگر بگوییم عدالت عبارت است از عدم ظهور الفسق لازمه‌اش این است که حقیقت عدالت و واقعیت عدالت یا به تعبیر شیخ وجود واقعی عدالت همان وجود ذهنی عدالت باشد و این با واقعی بودن فسق که ضد عدالت است، سازگار نیست همه متفق‌اند که فسق یک امر واقعی می‌باشد و هیچ ربطی به ذهن ندارد؛ فسق گاهی ظاهر می‌شود و گاهی ظاهر نمی‌شود اصلاً خود تفسیر عدالت به عدم ظهور الفسق شاهد خوبی است بر اینکه فسق یک امر واقعی است چون می‌گوید عدم ظهور الفسق یعنی فسق یک حقیقت و واقعیتی دارد که چنانچه ظاهر نشود، عدالت محقق می‌گردد.

پس اگر فسق یک امر واقعی است عدالت هم که ضد آن است باید یک امر واقعی باشد و اگر ما عدالت را به معنای عدم ظهور فسق بدانیم نتیجه‌اش این است که وجود واقعی عدالت عین وجود آن ذهنی بشود و دیگر واقعی نباشد و این صحیح نیست ممکن است گفته شود چه اشکالی دارد که وجود واقعی عدالت عین وجود ذهنی آن باشد؟ پاسخ آن است که این با واقعی بودن فسق که همه آن را قبول دارند، نمی‌سازد. از خود این تعریف بدست می‌آید فسق یک امر واقعی می‌باشد چون می‌گوید عدم ظهور الفسق یعنی فسق به عنوان یک واقعیت موجود نباید ظاهر شود. پس نمی‌توان عدالت را به معنای عدم ظهور الفسق دانست.

به عبارت دیگر اگر ما عدالت را به معنای عدم ظهور فسق بدانیم لازمه‌اش آن است که وجود واقعی عدالت عین وجود ذهنی آن شود و این تالی فاسدی است که نمی‌توان به آن ملتزم شد چون ما به دنبال کشف حقیقت و واقعیت عدالت هستیم و می‌خواهیم ببینیم واقعیت و حقیقت عدالت چیست که طبق این مسلک واقعیت عدالت مساوی با عدم ظهور الفسق است؛ این عدم ظهور الفسق چیست؟ آشکار نشدن و ظاهر نشدن فسق به چه معناست؟ یعنی اینکه فسق که یک واقعیتی هست برای دیگران برملا نشود و در تصور و ذهن دیگران فسقی از این شخص دیده نشود پس عدم ظهور الفسق یعنی عدم ظهور فسق هذا الشخص عند الغير؛

اشکال شیخ انصاری این است که ما به دنبال فهم حقیقت عدالت هستیم و می‌خواهیم ببینیم این حقیقت اما وقتی می‌خواهند این واقعیت و حقیقت را به ما معرفی کنند خودش را معنی نمی‌کنند و می‌گویند همین که شما فسق از کسی نبینی عدالت است. این تعبیر اشکال دارد چون حقیقت عدالت را عبارت از این دانسته که شما بدی و فسق کسی نبینی یعنی همه چیز دایره مدار تصور شده است و تصور همان وجود ذهنی می‌باشد. آیا می‌شود وجود واقعی یک شیئی را مساوی با وجود ذهنی آن شیئی و تصورات دیگران قرار داد؟ مانند آنکه چند نفر نسبت به یک شیئی جهل مرکب دارند و هر شخصی عن جهل از آن شیئی تصویری در ذهن خود ساخته در حالی واقعیت آن شیئی مثلاً سنگ است حال آیا می‌توان برای معرفی آن شیئی به تصورات دیگران استناد کرد؟ اینجا نیز این چنین اشکالی وجود دارد.^۱

اشکال دوم:

اگر ما عدالت را به معنای عدم ظهور الفسق بدانیم لازمه‌ی آن این است که اگر کسی حقیقتاً گناه کار است و خداوند می‌داند او گناه کار است، در حالی که هیچ کس از گناه او اطلاع ندارد این شخص واقعاً عادل باشد و در عین حال واقعاً فاسق هم باشد در حالی که این معقول نیست. اما واقعاً فاسق است چون در پنهان گناه می‌کند و خداوند می‌داند او گناه کار است ولی در همین حال که گناه انجام می‌دهد کسی از او فسقی ندیده و عدم ظهور الفسق محقق است لذا عادل هم هست. پس اگر قائل باشیم که عدم ظهور الفسق همان عدالت است لازمه‌اش آن است که این شخص واقعاً هم عادل باشد و هم واقعاً فاسق باشد و این چیزی است که نمی‌توان به آن ملتزم شد.

اشکال سوم:

اساساً بنابر آنچه از بعضی روایات و نصوص استفاده می‌شود عدم ظهور فسق راهی برای معرفت عدالت است نه خود عدالت مثل صحیحہ ابن ابی یعفور (روایت مفصلی است که سابقاً آن بیان کرده‌ایم و بعداً هم نقل خواهیم کرد) طبق این روایت یکسری امور به عنوان طرق شناخت عدالت فرد ذکر شده بعد در ادامه می‌فرمایند: «و الدلالة علی ذلک کله ...» اینکه می‌فرماید «و الدلالة علی ذلک» دلالت بر عدالت به این است که ... یعنی یک چیزی داریم که دال است و یک چیزی داریم که مدلول است (یک چیزی معرفت است و یک چیزی معرفت) و مدلول و معرفت همان حقیقت عدالت است. دال و علامت و نشانه و معرفت هم این امور است

۱. رسائل فقهیه، ج ۲۳، رساله العدالة، ص ۹.

از جمله خواندن نماز، این نشان می‌دهد این امور و این افعال همه نشانه آن حقیقت است نه خود آن حقیقت پس مستفاد از روایات و نصوص این است که عدم ظهور الفسق خود عدالت نیست بلکه معرفت و دال و نشانه بر عدالت است و بین دال و مدلول و معرفت و معرفت مغایرت وجود دارد. پس به واسطه این سه اشکال مسلک اول قطعاً باطل است.

بحث جلسه آینده: اما مسلک دوم یعنی اینکه عدالت عبارت از حسن ظاهر است مرحوم صاحب جواهر این مسلک را به اکثر قدمات نسبت داده^۱ و می‌گوید: اکثر قدمات عدالت را عبارت از حسن ظاهر می‌دانند که در جلسه آینده به بررسی این مسلک و اشکالات آن ان شاء الله خواهیم پرداخت.

تذکر اخلاقی: اثر وضعی آشکار کردن عیب دیگران

رسول گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: «وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ أَقْوَامٌ لَا عُيُوبَ لَهُمْ فَتَكَلَّمُوا فِي عُيُوبِ النَّاسِ، فَأَظْهَرَ اللَّهُ لَهُمْ عُيُوبًا، لَمْ يَزَالُوا يُعْرِفُونَ بِهَا إِلَى أَنْ مَاتُوا»^۲.

پیامبر(ص) می‌فرمایند در مدینه مردمی بودند که خودشان هیچ عیبی نداشتند (نمی‌فرمایند عیبی آشکار نداشتند بلکه می‌فرمایند عیبی نداشتند) ولی از عیوب دیگران سخن می‌گفتند و آن را آشکار کرده و راجع به آن سخن می‌گفتند؛ خداوند یک عیبی از آنها آشکار کرد البته اینکه خداوند عیوب آنها را آشکار کرد دو احتمال در آن وجود دارد: یک احتمال اینکه بگوییم اینها اقوامی بودند که لا عیوب لهم واقعاً یعنی واقعاً عیبی نداشتند لکن اظهر الله لهم عیوباً به این معنی است که احدی الله لهم عیوباً خداوند عیبی را برای آنها ایجاد کرد و منتشر شد احتمال دیگر اینکه لا عیوب لهم در نظر دیگران یعنی در واقع عیب داشتند ولی این از نظر دیگران مخفی بود لکن خداوند عیوب آنها را آشکار کرد در هر صورت نتیجه یکی است و آن آشکار شدن عیب در آنان بود که تا هنگام مرگ به آن عیوب شناخته می‌شدند یعنی و این آتش دامن آنها را گرفت.

این مسئله، مسئله خیلی مهمی است واقعاً برادران دینی نسبت به هم یک حقوقی دارند که متأسفانه در محیط متدینین این حقوق کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد مخصوصاً در بین طلاب علوم دینی واقعاً در محیط طلبگی ما که باید یک محیط نمونه و متعالی و صاف و با صفا و پاک باشد و یک محیطی که هر کسی از مردم در این محیط وارد می‌شود احساس امنیت و آرامش کند یعنی احساس کند که این محیط با سایر محیط‌ها متفاوت است. ممکن است در محیط‌های دیگر حیثیت او مورد دستبرد قرار گیرد اما در محیطی که روحانیت و طلاب در آن حضور دارند و در آن تنفس می‌کنند باید یک فضایی که امن و آرام است و گویا در یک فضای معنوی تنفس می‌کند و احساس می‌کند در آن فضا سر زنده و با نشاط است و امنیت دارد. ولی ما متأسفانه به این حقوق و این امور کمتر توجه می‌کنیم. اگر کسی عیبی دارد بهترین هدیه آن است که به خود آن شخص عیبش را بگویید اما عیب جوئی و آشکار کردن عیبی که دیگران اطلاع ندارند، قطعاً بدانید که این کار از کارهایی است که در همین دنیا اثر وضعی آن این است که برای خود او این عیب پیش خواهد آمد.

۱. جواهر، ج ۱۳، ص ۲۹۰.

۲. امالی صدوق، ص ۴۴.

از این نوع گناهان کمتر دیده شده مانند این مسئله اثر وضعی این گونه داشته باشند. وقتی می‌گوییم که یک عملی اثر وضعی دارد یعنی یک ربط تکوینی بین عمل و نتیجه آن وجود دارد که این در آخرت به صورت مجازات به یک شکلی و در دنیا به یک شکل دیگری می‌باشد. اثر وضعی اعمال بین مؤمن و غیر مؤمن فرق نمی‌کند مانند بر به والدین و بدی در حق والدین چه مؤمن و چه کافر اثرش را می‌بیند مثلاً می‌گویند اثر وضعی بد کردن به پدر و مادر کوتاه شدن عمر است و شامل حال مؤمن و غیر مؤمن می‌شود. این مسئله هم از آن اموری است که آثاری وضعی دارد چنانچه در این روایت پیامبر خدا(ص) به اثر وضعی آن اشاره فرموده‌اند. خداوند إن شاء الله همه را از شر وساوس نفس حفظ بفرماید.

«والحمد لله رب العالمین»